





بسم الله الرحمن الرحيم

شماره ۲۰  
۲۰



۱۳۲  
ق خ

و ان جان بر سرش

در آتش

کاف میرزا زین العابدین

الحمد لله محمد

الحمد لله قبل العرسه معانج لبيان

يا الله الدين

کاف

بسم الله الرحمن الرحيم

ح

در آتش

الحمد لله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

کاف میرزا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم



بسم الله الرحمن الرحيم  
 چنین گوید ضعف العباد علی نظام الدین ملا احمد اردبیلی  
 فاضل الکامل المله عول بعد استقار از آن شرح نوشت بعد  
 بر تصرف زبانی و بعضی از ابیات او را شرح و تفسیر  
 بود که مبتدیان را به تشویش میبرد و بدین جهت این فقره را  
 توضیح و تفسیر و تکرار با حواشی به تفصیل بفرمود  
 الله الموفق والمعين و بهت اول کجری مساید از جمله اشعار  
 انیت که شواهد مذکور نیست فلوان الاطباء حکما  
 حلی و کان مع الاطباء الایمانی بفرمود  
 شافعی

فروغ المهر

نام کتاب	فروغ المهر
تاریخ ثبت دفتر	۱۷ و ۱۸ خرداد ۱۲۷۹
شماره عمومی	۴۴۵۵
شماره خصوصی	

در اطراف

در اطراف و در من ملبس و نذ باعث شفا فرستند و  
 حلی گفته است با اطباء شفا مرعیه و لو این جامه یافت  
 کمتر است و جوابی که حذف است به شفا و لو حرفه  
 و ال ۹۰ فخر الکرم و فخر الیه الاطباء اسمها و کما نواع  
 الاسم المذوف و خبره خبر الک مع الکذا فی محل الی المذوف  
 المذوفه بل و قبل انها مبتداء و قبل فاعل الفعل المذوف و  
 نسبت و محل و کبر و او کان و و و حالیه الاستقاء اسمها  
 و مع الاطباء خبر ثان و این نسبت و حذف و او است از  
 کان و در مع قول از راه مذکور و بول ضمیه و ال و حذف  
 خبر از راه خبری که محل ضمیر جمع است استثناء بضم مخرجه جمع است  
 بقضایه جمع قاف غیر طیار و بمرائان و ان تخرانی  
 یاقین عظامان آنجی و ال و عیان اسم عرضاً مضافاً  
 بغير از خبری که تکرار است و عیان من بمنزله خبر ضمیر و این است  
 قبول از خبر پیشین با عیان را با بکسر و اگر عابت کنی تکرار من

مختص بکتابخانه مسجد اعظم - قم

۲  
 این کتاب در کتابخانه مسجد اعظم  
 ثبت شده است و شماره آن ۴۴۵۵  
 است و تاریخ ثبت آن ۱۷ و ۱۸  
 خرداد ۱۲۷۹ است.



نیز چنین میگویم ناموسی را که مانع فضیلت و رسوایی است و نیز جزا  
 فعل شرطه و آن از جر بنیة متکلم و حده است مجزوم است به جزا  
 شرطه و اجماع بفتح همزة صیغه متکلم و حده شرطی است که می میری  
 جزا شرطه و عرفا مفعول است و منقأ صفت با و این منصوب  
 است بمنزله مریون و عفا آن غیر مضر فست مضاف الیه این  
 من بدین است و هر دو شرط است که نشین استوار شده و در  
 خطاب بود و جهت طریقت نشور و در است شدن و در  
 و این دو شرط مطلقا جایز نیست فقلت اصاحی لا تخاناه  
 شیخ اصول و اجازة شیخ ابی سعید بن نفیس برفیق خود حسن  
 مکی را که بکند پیچهای را بنشیند و قطع کنی شاخ و برگ سه  
 و همدان کفوف من طول المکن منها و انما لتتقیب و تدت فعل فاعل  
 و اصل ظرف لغو متعلق بقیت و لا لکن و بحسب من و انما مفعول و  
 بنزع ظرف لغو متعلق بمنزله مضانا و الا اصول الاصول مضانا الی  
 الضم و اجزاء فندم و غیره قطع و انما مستحقه فاعله و شیخ مفعوله

نیز چنین

و شهادت این است نیز در استند صغیر نیز است و در احد جهت  
 ضرورت شعر و غیره اصله لا بحسب بالنون الحقیقة قلب النون  
 الف و قیام فیہ لیس لفظه بقول انما ریح فی قوله و قد سئل آه و ه  
 لفظه ایضا بقول غیر انما ریح فی الکتاب المکتوب و ایضا فی  
 الیاء بعد آخره و فست ناء الالف مع الهمزة و الا و همزة نون  
 بحسب عید هجوت نربان تم جیت معتدل من  
 هجوت نربان لم تهجو و لم تدعو یعنی هر دو در زبان له  
 و زبان علم و است بعد از آن آمد عذر میگویند از این هم  
 بفرموده اما بعد است کسی که از کلمه که پیشین است به است  
 خود است ایست فعل فاعل و زبان مفعول به تم حرفیت از حرف  
 عاطفه لکن آخر و الیاء حسیب فاعله و معتد از احدی من الفاعل و من  
 بنوع ظرف لغو متعلق به جیت و زبان مضاف الیه تم مفعول فی  
 البنی المنقذ من عدم الحک و لم تدعو اعطف علیه و شهادت این است  
 و عدم عمل کردن لم است عمل خفیه در نهی که اگر عمل میکرد







حرف تنبيه واطلاقه ان من انما من اكلج المتعلم على الما طبع حصول  
 مطلوبه واستغاثه وادرسه امروا بغير فاعله في مفعول بانه فاعله  
 مفعول لا محذور واما التثنية ولم يجر منه وكن صفة المتعلم واما  
 مستوفيه فاعله واما خبره فاعله مبتداء واهل خبره واما متعلق  
 باهل تباويل الما هلال واما هذا من حيث استقر ضيقه جمع است  
 در وجه حقير بر اثر عظيم يحييه الجاهل ما لم يعلم  
منجا على كسبه معيا فاعله اهل الا ان يوكي ما  
 بغير من ادر در هر حال بالانرا است برف مرد جاهل از راه عدم  
 علم بر مرد كه بغيره باشد بر سر است با عامه و او سزاوار است با  
 اكرام كرده شود و بغير فاعله و جاهل فاعله و ما بعد رتبة و يعلم مخروم  
 بلم و اليه قيل لاطلاق وقيل بدل من نون الحفيظة و اكدت المعرفه  
 بين المفعولين و شئ مفعول الثاني و على رتبة طرف مستقر  
 متعلق بها نيا لغت شئ و معما ص من ضمير كان في بعض النسخ  
 وقع شئ بالرفع و ح خبر مبتداء محذوف و هو و اكدت في محل

الرضب

الرضب مفعول الثاني و ان من الحروف المستهرة الضمير هو و اهل  
 خبره و ان يا كرم ما بغيره مجهول تباويل الا كرام متعلق باهل و خبره  
 للقطع لكون ما فيه ربا بعبا و ش به آخر في كنه نون السخفه  
 و قبله الفا للتحقيق في حال الوقف و الوصول اليها اتباعا للوقوف  
 و الوصول اليها اتباعا للوقوف ان الفصح ما قبلها كما سمي ان الله  
تعا هو الجود الذي يعطيك فاقلة عفو  
و يعطيك احيا فافضطليم بغير ان محذوف صاحب جود است  
 كه اعطا كمنه تبعو عطيته خبره از و در هر حال و ظلم كرده في انشود  
 بعض اوقات و او ظلم به كجود و عطفه مع محذوف و ان تون  
 يوديه باعتبار الطلب في غير وقت و هو يعطيهم سهول مع كثره التوا  
 و هو مبتداء و اكدت خبره و الوصول مع صفة نون و غير الما طبع  
 مفعول الاول و فاعله مفعول الثاني و تميز و عطفه المجهول  
 جملة حادثة و اكدت كسوب الظرفية في ظلم المعلوم و اكدت خبره فاقلة  
 ان ظلم فيقبل و كجود و عطفه بالاهمته بدل الجملة خبره صارا الوجه فاعله



و هذا الوجه من ههنا فتجنى عن شوك جواز مقنيا  
والحر قد مر في ادراجها في متوجه شود ان نامة  
 با بقره و شبيهه بجزءي خارج مثل شبيهه طاع و الفهم قطع ميكند  
 عليها رخت و قطع كردن عجب و مستندة في نفي فاعله  
 اي تعرض و عايشة ظرف لغو متعلق به جواز مرفوع  
 بنزد الخافض الرجز از و منقضى اي كالتيف القاطع  
 والمراد حدة استنانها و الهرم مرفوع على ان شبيهه ليقير  
 و تدبرته مفعول المحذوف و ادواء مفعول مطلق عايشة و الهرم  
 استتالي پس ههنا ميت در او غام كردن محذوف  
 بجمع و با عكس و سبب فقلت لصاحب جود و نرسد اتياج  
بكر مرتبه و بغير نيت رجها اوفيت فلم يرفغن  
 فني شامالا بغير بار از او مات كرم شرف  
 خواهم شد بر نومها عال كرم كرم سالت خواه بر داشت هار  
 مراد و شامالا بغير الترتيج التي هت من نامة القطب و رجا

حرف

حرف خبر مفعول به و لذا راجع الى فعله و وضعه متعلق و تدبرته  
 بغير نيت و يمكن ان يكون مراد ان شامالا استهين كانه في مقام  
 الاقار و مراد ان راجع الى الرفع في استهين في العفلة و اوفيت  
 مفعول راجع الى رخت و في علم ظرف لغو متعلق به و يرفغن حرف  
 موكد و كيفه و تدبر مفعول به و شامالات فاعله و تدبر ههنا  
 در محقق نون است بغير محض از راه شبيهه نهرا تا بود  
و نيت مقبول حرف نيت لا تهابن الفقير ان وقع  
يوما و الدهر قد رقت بغير الترتيج و مراد فقير و تدبر  
 بدانند تدبر و نيت و تدبر و تدبر و تدبر و تدبر و تدبر و تدبر  
 و الفقه مفعول و انت فاعل و محل لفته في الفقه و تدبر  
 و تدبر مفعول و تدبر مفعول و تدبر مفعول و تدبر مفعول  
 خبره و تدبر مفعول و تدبر مفعول و تدبر مفعول و تدبر مفعول  
 نون حقيقه است حقه انتقاء است نون با عدم حركت و اوف  
 از جهت خلافت و صفق و وضع او بر سر نون است است



مَسْنَا السَّمَاءَ فَنَلْنَاهَا: وَدَامَ لَنَا حَتَّى ذَرَأَى  
أَحَدًا مِثْلِي وَفَتَهَلَا نَا: بغير کسره ویم ما را سما را  
 پس رسیدیم با و دادیم درنت این رفت بر سر غایب که می رسیدیم  
 که کوه احد و ستملا نازیر پای ما راه می روند و ستملا نازیر پای  
 رفت است من فعل فاعل و استملاء مفعول و نالنا لغت و نلنا  
 فعل فاعل مفعول راجع الی اسماء و دام عطف علیه و لنا ظرف  
 لغو متعلق به و حتر متاء نفقه و نر صیغه مع الفیه و احد مفعول  
 الاول و ستملا ن عطف علیه و جمله کنیه مفعول الثاني ان کان  
 قلبا و لو کان بصرا لکان جمله کنیه حال و ان ههنا بیت و نقل  
 حرکت است با قبل و عقب حذف: خَلَا إِنَّ الْعِثَاقَ مِنَ  
الْمَطَايَا أَحْسَنُ بِالْيَدِ شَوْش: بغير عجا رب بار  
 سیر کردم و غیر او نیند دیدم که بدست بنده شد آن پس از نشان  
 بارش دیدن اسد و پس انیم شد آن هر سمت که بآن  
 بیشتر نگاه میکردند بگویند چشم مثل مردم صاحب خورشید و هم

فمن

و خلا

و خلا کلمه استثناء و ان فرج الحروف المشبهه و العناق بکسر العين  
 اسم و فرج الحروف المشبهه الیها بالکاف متعلق بالکاف ثانی لغت و من  
 خیر ان و به متعلق به و مرجع الیه بعد بقرینا لا بابت بها بقدر  
 المذكوره فی القصیده فمن مبتداء ثانی خبره و الیه متعلق  
 بنحو و هر جمله مفترقه حکم است باقی و نالنا این بیت و حذف  
 حرف صحیح بعد از نقل حرکت است با قبل انیم بسیار به غاوت و نقل  
 است با قبل و نقل حذف حرف صحیح: مَهَلًا أَعَانِلُ  
قَدْ جَرَّبْتُ مِنْ خَلْقِي: أَيْ أَجُودُ لَا أَقْوَام  
وَأَنْ طِينُوا: بغير کسره بش رزق علامت کسره  
 و در آنکه نه تجربه کرده بود یا در رزق بستی از سر کشتن میگیریم  
 خود هر چند از این جنس اند و مهلا مصدر علی المصدر رتبه ار  
 اعلم مهلا و المنه حرف النداء و اصله غارله حذف التاء و ضم  
 و الحذف حرکت صریح فاعل الی و الجا راجع الی و متعلق به  
 و ان فرج الحروف المشبهه و بار اسم و احوال صیغه متکلم خبره و دام



متعلق به و به مع الاسم والجزء مفعول جربت والواو سنانة  
وان وصيته وضنوا فعل ناعل انا فاعل كذا انك وان كانوا هم كذا  
ون هذا پنج مرتبه در عدم ادغام است بر ائى ضرورت شمر و صر  
انچه بگویم انجام نند: ومن بك ذا فضل فيخل بفضل  
على قومك حيث يغني عنك ويدم: بغير كسر بوده  
بشرك صاحب فضل پس بخل بود و نه بفضل خود بقرآن حرف  
استغفار کرده میشود از خود مذمت کرده میشود و من موصول  
تضمن مفعول شرط و يك فاعل شرط و رسمه ستر راجع الامن و ذا  
مضاف الى فضل كسر و لا لتعقب و بخل عطف على كسر و هو نظا  
فعل شرط و يفضل متعلق به و على قومه الظاهر متعلق به و يستغني  
اصلا يستغني بخرم بالجزاء و خذ فلام و عنه متعلق به و يدم  
عطف على يستغني و ن هذا پنج مرتبه در عدم ادغام موقوف  
بجربت و يستغني عنه: ذم المنازل بعد مناول اللو  
والعيش اولئك الايام: بغير مذمت كسر و يدو

۸  
بعد مناول بعد از منزل بود كسر محسوب در او بر بوده و به شمرانند  
بعد از ان روز با ذم فعل امر و فاعله مستتر فيه و المنازل مفعوله  
و بعد مفعول على الظرفية مضاف الى مناول اللو و العيش عطف على  
المنازل و بعد مفعول على الظرفية و اولئك اسماء الارض و الايام  
عطف على سال له او نقتله و ن هذا پنج مرتبه در ادغام است  
است در صيغة امر و استناده و كسر عند التقاء التين  
اعدد من الرحمن فضلا و فهد: عليك اذا  
ما جاء للخر طالبه: بغير كسر ما از جانب خداوند و كسر  
فصليت و نقتله كسر و ادغام كاه بيايد طالبه كسر و تو مطلق  
يكى از اين دو نام و عدد فعل امر و انت مستتر فيه فاعله و الرحمن  
حرف لغو متعلق به و نتمه عطف على عليك متعلق به او فضلا و  
اذا را و نه شرط و ما زائدة و جاء فعل ماضى و طالبه مفعول و للخر متعلق  
طالبه و هذا پنج مرتبه در ادغام است كسر بعد ادغام مذکور  
همه ضرورت شمر عجب او و اولئك ليس له اب



ذی ولد لم یولد ابوان بغير سبار در تجیم از فرزند  
 و اگر گفته نیت اوله پدید و یکدیگر در تجیم از صاحب اولاده را دیده  
 اوله پدید و مادر و مادر از اول حضرت عیسی است و از ثانی حضرت  
 آدم عجلت فعلی علی المولود طرف لغو متعلق به و پس فعل ناقص است  
 اسیر و خبره و الجمله و ذی ولد عطف علی المولود و لم جائزه و پدید  
 مجزوم به و ابوان فاعله و نیت پدید است که فحی واده  
 شده است از جهت النقاء این کین و لام هر حرکت نداده اند و اگر  
 حرکت مرشد و عقی فوت مرشد که آن نشاء کشف باشد و چون  
 عین مثل او در این حرکات سه چون جذال اعتبار نیت انداخته  
 کرده و او بکشف غیر محمول بر بعضی او رفع معلوم نمیدانند و  
 شایسته مراد منند از راه حرکت او مقرر است و باین است قصد  
 و غایت تصفیه غایت و توجیه تعلیم لا یصنف را تا بر و نیز در  
نقصها دارد و میباشد لکما قال و یکانی ان یرفع بالغناء  
تقید الاستیعنی ملا مت فلا تسکی قرح العود ان

یغ

یقسم به هم ترا یک که عالم را اوله است و است از نیت وانی بمن  
 ملاست و ایا شمول میبیم از خداوند عالیمان محافل است  
 ترا و تقاعده تدبر باینده شتوان بمن از محبوسه ملاست و او تاه  
 کنی و خرداشتی زخم قلب را که اگر چنین کن پس آن قلب مدام  
 مجاور و در دست و کلمه تقید است بر عریان بسیار و قسم است  
 میبندنی محبوسه با بودن تو قسم میخورم و بعضی گفته اند مفعول  
 و حبس کفر است مثل اسئل الله و انعمی ترکیب اوله لا حیلان  
 و حذف کجاره من ان و ان مطرد ناهیه و تسبیح من الاستماع  
 فحی تمانده و انت ناعله با مفعول الاول و ملاست مفعول الثاني  
 و بجز ان نینه عطف علی جمله الاول و قرح مضاف الی افعوال مفعول  
 لفعل الظاهر و جمله فحی با و ابی شتر ط المقدر ای ان فعلت کمال کنایه  
 و الف لا طلاق و نیت پدید در کسر ضارح با باران و غیره  
 اسد و الله و غیره یا هم موافقند و این حکم در غیر فعل مکرر البی است  
 یا مکرر المنه لیت شعری خلیل ما الذی غاله



في الحب حتى ودعا يفرغ نفسه علم هم موسم مرا از جانب  
 دوست خود که چه چیز او را مانع دوستی شده تا اینک ترک کرده  
 اوله لیست من هر دو فیه لغوی اسم و عن خلیفه طرف لغو متعلق  
 بشور و مالک استفهام خبر مقدم و الذی اسم موصول مبتداء ثم نحو  
 غایه و فعل ماضی مفعول صله الذی این خبر لیست و فی حجب متعلق بفعله  
 و مقرر علی اسماء و دوع فعل خبر و فاعله راجع الی الحلیس و مفعول  
 شاهد این بیت در استعجاب و دوع است بدل ترک و اما این قبیل است  
اذا ما استجیت امض من سما با جوا و هو مودوع داو  
عدم صدق یفر لما که تر لند و ان که از بیت او براه میرود  
 و بسیار است و ترک اما و عهد کننده و صغیر یعنی هر چند که در حق  
 اند که نذر و است اما فعلی که نذر بعهده خفا و ما مکرر است و اذا شرط و ما  
 زائده و استجیت فعل و ارفعه فعل و من اسمی طرف لغو متعلق به جرای هو  
 شرط و هو مبتداء و مودوع خبر و الجمله حالیه و الی المضاف الیه مصدق  
 انهم دفع حال و نهد این بیت در استعجاب مودوع است با المکان مژده

اینها

و اینها هم اتفاق است از عرب و عباس کنج این ندارد قامت بها  
تشتد کل منشد و استجیت مبطل صواع افرد  
 یفرغ و استجیت مجرب در آن بقدر و خواند هر نفسی که در عالم بود  
 و حبس با نفع و همین از قبل رویشانی فرمودن و نامت خبر مبتداء  
 محذوف و فیه و هو با طرف لغو متعلق به و مقرر الیه و الطرفیه و  
 تشتد هر گز ستر خیزه فاعله و کل منشد مفعول مطلق من قبل کل  
 الیل و از مصلحت فعل فاعله هر منطلق بر معانی اما ضمه و هذا الفقه  
 و شاهد این بیت در بدل بودن بیت و زمانه از داو و اما لما میت  
مفضل خلاف متغیر بفیه خسائل یا بن احمر من داو  
 عادت عینا ام لم تعاد یفر باید که بر چشم نور سپهر احمر از  
 مردم که دیدند او را آیا عود است چشم او یا نه یعنی واحد العین تأمل  
 خطاب بین امر و مودع مضاف من مفعول موصوفه در آه صفت  
 و الهمة استفهام و عارت فعل و عینه فاعله و ام موصوفه و لم لغا و جمله  
 مفروقه بعد ام فی جواب الهمة التي لبنته و نهد این بیت در علل



فعل است بدون رعایت استحوال درین باب و اما اینست ذلت  
 فیهنک حبلی قد طرقت وموضع: فألمبها من ذی  
تمام محول: یعنی با مثلند محبوبه است پس بود داخل در دستم  
 اوله دریل و صاحب رضع بود پس فارغ گردانیدم او را از ولکه که  
 صاحب بازو بند تا بود و یک له بود و اتفاقاً بفرست و مثل مضاف  
 لا الکا ف مجرور بها و جملہ لطف بیان له و جمله قد طرقت حال و موضع  
 عطف علی الجملی فیهنک فعل و فاعل و الهاء مفعول به له یعنی فرخت و من  
 متعلق به ذی جر و مضاف الی تمام محول لغیر و من بد اینجاست دریم  
 اعلال است و اینجاست حتی تذکر بیضا فیهنک  
یوم الذی اذ علیه الدجر مفعول: یعنی تا آنکه بخاکم آورد  
 آن ظلمت که کنایه از شتر مرغ زرت برضائی خفا را این بر اینجاست  
 او را بنیر حرکت سخت روز بارش و ترشح هم روز که در این صفت  
 صفت شتر که بر بود و ظلمت و این صفت درشت که صاحب این نیز  
 بود و تذکر فعل فاعل مستتر راجع الی ظلمت و بیضا مفعول جمله و بیضا

عطف علی الجملی است بق و یوم فاعل و مفعول و غیر الذین صفت  
 صفت یوم مفعول انتها صفت یوم و من بد اینجاست بدست  
 فیاس مکرر و فی غنی تیمم: قد کان قومک بحسبوتک  
سیدا: واخاک انک معیون: یعنی تحقیق کردند  
 قدم تو به که پدر ازند ترا بزرگ و کمال من اینست که تو سید چشم  
 زخم خورده و قد للتحقق و کان ناقصه و قوت مضاف الی الکاف  
 اسم و یجید الی غیر مفعول الاول و سیدا مفعول الثاني خبر کمال  
 و اخیر من فعل القدر و کسر لامه فی لفظه و انا فاعل و انت الی غیر  
 اسم آن و سید خبره و معیون لفظ الجمع مفعول ثان و لاخیر الاول  
 محذوف از حال و من بد اینجاست نیز مثل من بد اینجاست  
هجو من بان تم حبت معتذرا: من هجو ذبا  
لم تهجو ولم تدعوا: و من بد اینجاست شتر و حاد و کسر  
اجتاج شکر ازیت: الم یابیتک و الا فباء هتی  
 بها لاف لبون بنی زیاد بغیر آن رسیدند و در



آنکه خبر تا سپاس است چنانکه بر خورده اند باو شد آن سپاس نماید  
 و انما لا استغفام و لم یجزمه و یا غیر مجزوم شد ذوالیا زائده  
 و موصوله و لاقت صلتی ما و بول فاعل لاقت مضاف الی بنی مضاف  
 الی زیاده و الاخبار مبتداء و معنی خبره و الجملة طارئة مقترنة و معنی من باب  
 می بری و ن هدا این است و در عدم عمل جازمه است عمل خود و  
 این ن ذلت و عند ضرورت شعری و تحکف فی شجاء  
عشیمه کان لم تری قبلی سیرا ایمانیا یعنی خند میکند  
 بر ذاک که از قبل عهدش من بود و گویند بیده است این پیش از عشق  
 این صفت دارد که مردم می است و تفکک فعل و منی و صرف  
 متعلق به و شیخ فاعل تفکک عشیمه مفعول عشیمه من گفتا و  
 و التصرف فی الاسم باو از نبت النبتین یع و کان محقق کان  
 لم تری جازم و مجزوم و فعلی متعلق به و هو ای البقریة و سیر المفعول  
 رای و یا نیافت و ن هدا این است و در عدم حذف لغت از تری  
 و این ن ذلت : فاسود فی عامر عن وراثة

ابی الله ان اسمو یام و لا اب : یعنی چه سبادت چه بزرگ میکند  
 خبر عامر از راه وراثة و خند اید خند ایند فرقه کنیم باعتبار والدین  
 و یام استغفام الکاتر و سوادتی فعل و فی مفعول معارفه و من  
 وراثة طرف لغوی متعلق بسوادتی و الی فعلی و الله فاعل و ان ناصبه  
 و سیمو ضیعة المتکلم من سیمو یام متعلق به و لا اب غیر و ن هدا  
 این است عدم عمل که دل ان مرصده نبت نصیب و این ن  
 ن ذلت یاز راه محمد بن زیدش که با بشت عمل نموده اند  
تقرآن علی اسماء و محکم : منی السلام و ان لا تحقر الک  
 غیر التماس دارم از شما ای دو نفر که برسانید محکم به که رجاء  
 من سلام مرا ده خدا رحمت کنی شما را و دیگران که اعلام است  
 باین مفراجه است ان مرصده رتبه تقرآن من افراد و علی الاسماء  
 متعلق به و و یک منکرش من و العذر الی الی و هما الله عاء و  
 الرحمة و هر جمله متغیر من الفاعل و المفعول و هو السلام و ان ناصبه  
 و لا ناهیه و شعرا خطاب و صیغه التثنية و احد المفعول و ن هدا



در عدم عمل کردن آن است در تقرائن از قبل از تنزل ماء المهر رتبه و این در  
 نشء مطلقا کما یزید از دو قایت لا ارشی لعا من کماله و لا من تنفی  
 حق تعالی و چه ایضا قسم هر دو م باید رسم کنیم بر این نافرمانی از مانده که  
 و نه از خم شدن تا اینکه در باید ملاقات کند این نافرمانی حضرت  
 رسالت بنابه صلی الله علیه و آله و است صیغه متکلمه و لا نافذ و رتبه  
 منقبرها بمفراد ارام و من کماله طرف لغو متعلق به ارشی و لا من حق  
 عطف علیه و حق جاره و الی المهر رتبه مقدرة بعد مامع عدم العمل  
 توافقه محمد امجدان لتلاقی و نه هر اینجاست در عدم عمل کردن الی  
 مقدرة بعد از حق جاره است و هو ابلین بنزد ابر خودت شعری  
خبری نیت: فتوقد النکاح بالخص و مضطاد  
نقوسانیت علی الیکم: غیر طبعی است هر یک با عباد  
 انداختن تیر از بالای کرده به سفال و در بر می خورد و الی تیر سبک  
 و تیرش می رسد و بعد می بینیم مامردمان چند رسد و می کشیم این تیر از تیر  
 این در میان مردمان بوزن و کرم و این تیر و وسایند و زن

وهاد از مصرع اولت در لفظ و در مفر از مصرع نماند و نشء قد حقیقه  
 التکتم مع الغیر و نحن مستتر فیه ناعلمه التبت مفعول به یا بحقیق  
 طرف لغو متعلق به و لفظا و انما کنت قد و تفتت مفعول  
 و نیت فخر محمول بر مستتر فیه به حقیقه الی النفوس و علی الیکم  
 طرف لغو متعلق به و نشاء بر این نیت و قلب کمال کسر و فعل  
 محمول است بفتحه و متبعا بالف و حذف فیه بالانتهای و می لغو  
نیت طهر: لقد علمت عروسی مملکه ایتنه انا اللب معیدا  
علیه و عادیجا: بنزد اینه مهنیده و دانت عروسی مملکه  
 خواندن اینک از نهم مظلوم و هم ظالم و الام موطئه لنفس و نه  
 لتتخفی و علمت فعل و عروسی ناعلمه مملکه عطف حال و ان من  
 الحروف المستتره و فراسمه و انا ناکید الکسم و اللب خبر الی  
 و بعد یا علیه و عادیجا عطف علی بن هادی نیت و در قلب و اوین  
 با انا و اولیقا بر آن است و یا الضمان مع موطئه و لکن امره اجتماع  
الراوی: و صنعت لها عودین من شیم و عودا:

شعاعیم







العَيْنُ بِرَأْيٍ وَجِبَتْ: بغير آية نذيرة تو آيات خدا را بخوبی  
که در مقامات کرده ام و در آن روزگار نذیر آید است  
 و کسی که معلول که در اندر زنده که او را از طول عمر او بریند و مرشد و  
 توانی عمر نسیه و الامنة لتويع المي طبع لم جازمه و نفع فاعل  
 و ما مفعوله و لا قبلت صفة و الداء مبتداء و آخر خبره و هو من افعل  
 الصفة من موصوفة و قبل فعل و بعين فاعله و حذفت منه و عابده محذوف  
 و هو المجرور و بر حذوف و سبع عطفا عليه و استبداد بغير حذوف  
 بغير حذوف و انما ضرورت شعور است و الاله محذوف و استبداد بغير حذوف  
 اذ في العيني ما لم في آياته كذا فاعلم بالآيات بغير منما بغير  
 بغير حذوف و خبره که بر نذر نذیر است عین اوده و حذفت  
 این امر تا عالمه بجزای باطل و عین الزمان باطل و درای  
 من باب الفاعل المتكلم و حذوف و عینی مفعول الاول و ما مفعول الثاني  
 و لم ترايا صفة و خبره عابده الم و كذا مبتداء و عالم خبره و با ترجمات  
 متعلق به و استبداد بغير حذوف و استبداد بغير حذوف و با ترجمات

علاج هل رایت او سمعت براع: دیدی فی الصرع  
ما قرأت فی الحبل: بغير صاحب آیا دیده باشنده  
 شبانه لعله بر کرد و اند به است یا خبر صرعه که فرار و اوده در کاه  
 ووش از رشید و شنیده و صاح منا و من ختم كذا الحروف و  
 و قبل الاستفهام لا تكاد و رایت فعل فاعله و سمعت عطفا عليه و الباء  
 زائدة و راع مجرور بها متعلق بقل و احد على التنازع و در فعل و فاعله  
 مستند و بجهت الراء و في الفرع متعلق بمر و ما مفعوله  
 موصوله و قرأت یا بدل الراء بالياء صلة و حذفت قرأت الخلاب  
 متعلق به و زوی في العلام بدل في الجمع عنده نقيم العين و سکون  
 اللام و خبره من الخبر الجمله و ن هذا من است و حذفت منه است  
 از فعل ما ضرورت و انما خلاف ضایع است و ان بیع الزمان رایت  
 بالامنة: فاصح العين دكودا: على الا و حنا ذان  
و سنخ في الموجل بغير سرویدند کی و می کردی  
نات به بر بلندها از خوف اینکه مباد آفرودند و در تنگی



از سبب باران و الفاء للعطف و اصبح من النافه

والعين رسمه در گو و افره و على الا و شاف

طرف لغز متعلق بر کذا لکنه بعينه

نجاتا وان بر سخن شديش

المصدر مفعول الاصح

لكنه المضاف

نم شمر در دوزخ بنده و حکیم

مردار ماه فیدم نامل

در مدینه محمد جمعه ۱۲۳۳



از سبب باران و الفاء للعطف و اصبحت من النافه

والعين رسمه در گو و اضره و على الا و شاف

طرف لغز متعلق بر کذا لکنه بعینه

نجاتا وان بر سخن شبدیش

المصدر مفعول الاصح

لکنه المضاف

فی تم و در ذره بنیت و حکیم

مردار و ماه فیدم نامل

در مدبر محمد جمعه ۱۲۳۳